

## افغانستانی‌ها در ایران: از خشونت تا هویت

### امید رضایی

سازمان ملل ۱۸ دسامبر را «روز جهانی مهاجران» نامیده است. تعداد مهاجران در جهان در سال ۲۰۱۶ به ۲۴۴ میلیون نفر افزایش یافته است. یکی از واقعیت‌هایی که مهاجرت را بیش از پیش چالش‌برانگیز می‌کند، مهاجرت کودکان و نوجوانان است. این گزارش به وضعیت مهاجران کودک و نوجوان افغانستانی می‌پردازد.

دبیرکل سازمان ملل، در پیام خود به مناسبت «روز جهانی مهاجران»، سال ۲۰۱۶ را یک سال پرتلاطم و آشفته‌ی دیگر برای مهاجران و پناهندگان نامیده است. در یک دهه‌ی اخیر، پناهجویی و پناهندگی سهم بزرگی از مهاجرت‌ها در جهان را به خود اختصاص داده است. خاورمیانه، به دلیل جنگ‌های مداوم و حکومت‌های سرکوب‌گرش، یکی از عمده‌ترین صادرکنندگان مهاجر و پناهنده است. در عین حال، مهاجرت در داخل محدوده‌ی خاورمیانه هم در جریان است، هرچند بیشتر به شکل اجباری. بحران فلسطین و اسرائیل، جنگ افغانستان، جنگ‌های فرقه‌ای در عراق و در حال حاضر جنگ داخلی سوریه، تعداد زیادی از مردم خاورمیانه را آواره و راهی کشورهای همسایه کرده است.

یکی از این گروه‌های آواره در کشورهای همسایه افغانستانی‌هایی هستند که به ایران (و تاجیکستان و پاکستان) پناه آورده‌اند، اولین گروه افغانستانی‌ها در اوایل دهه ۱۹۸۰ با آغاز جنگ بین مجاهدین و شوروی به ایران آمدند. دولت وقت ایران، مرزهای شرقی کشور را به روی آن‌ها باز کرد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، با فروپاشی شوروی، جنگ تمام‌شده به نظر می‌رسید؛ اما در حالی که میزان بازگشت آواره‌های افغانستانی به کشورشان نسبتاً بالا بود، طالبان بر این کشور مسلط شد، و این یعنی نه تنها افغانستانی‌ها دیگر به کشورشان بازنگشتند بلکه تعداد بسیار بیشتری از افغانستان گریختند. دولت ایران می‌گوید بیش از سه میلیون افغانستانی در ایران زندگی می‌کنند. «کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل» اما می‌گوید تنها ۹۰۰ هزار افغانستانی در ایران به عنوان پناهجو ثبت شده‌اند.

### از ایران به اروپا

اروپا و به ویژه آلمان از سال ۲۰۱۵ درگیر موج‌های بزرگ پناهجویی است. جز مردم جنگ‌زده‌ی سوریه، که اکثریت این پناهجویان را تشکیل می‌دهند، افغانستانی‌ها و ایرانی‌ها هم سهم بزرگی در این میان دارند، سهمی تقریباً به بزرگی کشورهای جنگ‌زده یا قحطی‌زده‌ی آفریقا مانند سومالی. یک پناهجوی جوان افغانستانی در هامبورگ در

غرب آلمان، که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در ایران زندگی کرده، در پاسخ به این که حالا که جنگ در افغانستان تمام شده، چرا به کشورش باز نمی‌گردد، می‌گوید شاید جنگ تمام شده باشد، اما ناامنی تمام نشده: «در بیشتر شهرها، صبح که از خانه بیرون می‌روی، مطمئن نیستی که شب زنده باز خواهی گشت.» از او می‌پرسم چرا در ایران، که ظاهراً امن به نظر می‌رسد، نمانده است؟ می‌گوید: «کمپ‌های پناهجویی آلمان پر از ایرانی‌ها است. ایرانی‌ها خودشان در کشورشان نمی‌مانند. من بمانم؟»

در میان افغانستانی‌هایی که در دو سه سال اخیر به اروپا آمده‌اند، بسیار اند کسانی که نه در افغانستان که در ایران زندگی می‌کردند. مرد افغانستانی سی و چند ساله‌ای، که به همراه همسر و دو فرزندش (که هر دو متولد ایران هستند) در یک کمپ پناهجویی در اطراف برلین زندگی می‌کند، می‌گوید: «خودمان همه‌ی مشکلات را در ایران تحمل کردیم. تحقیرها را، محرومیت‌ها را. اما نمی‌توانم ببینم بچه‌ام هم همان مشکلات را دارد. از حق خودم گذشتم، از حق بچه‌ام نمی‌توانم بگذرم. آن‌ها باید درس بخوانند و برای خودشان کسی بشوند. در ایران نمی‌شد.»

### سه دهه نقض حق تحصیل

در اردیبهشت ماه ۱۳۹۴ خبری منتشر شد مبنی بر این که رهبر جمهوری اسلامی، دستور داده است که همه‌ی کودکان افغانستانی، چه آن‌ها که مدارک شناسایی دارند و چه آن‌ها که بدون مدرک و غیرقانونی در ایران هستند، باید به صورت رایگان در مدارس ایرانی ثبت نام شوند. در حالی که گذشته از حاشیه‌ها و زمینه‌های سیاسی‌اش، این دستور یکی از مهم‌ترین تصمیمات جمهوری درباره‌ی حضور افغانستانی‌ها در ایران خوانده شد، تا کنون آماری از کودکان افغانستانی‌ای که در دو سال تحصیلی پس از این دستور وارد مدارس شده‌اند منتشر نشده است.

اما هدی افروز (اسم مستعار است)، مددکار اجتماعی در ایران، که سال‌ها با کودکان افغانستانی کار کرده، بر اساس مشاهدات شخصی‌اش معتقد است که خیلی از افغانستانی‌های بدون مدارک پس از این دستور توانسته‌اند به مدرسه بروند. آن‌ها در سال تحصیلی ۹۴-۹۵ شهریه پرداخته‌اند، اما در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ تا کنون شهریه‌ای از کودکان افغانستانی دریافت نشده است. این مددکار اما معتقد است هزینه‌های تحصیل و همین‌طور پولی که تحت عنوان «کمک به مدرسه» معمولاً به شکل اجباری از خانواده‌های دانش‌آموزان می‌گیرند برای خود ایرانی‌ها هم بالا است، چه برسد به افغانستانی‌هایی که اکثراً جزء فرودست‌ترین طبقات اقتصادی و اجتماعی در ایران هستند.

از طرف دیگر، مدارس در حالی مجبور به اجرای دستور رهبر ایران شدند که ظرفیت‌شان زیاد نشد، اما تعداد دانش‌آموزان آنها افزایش یافت. در مناطق محروم شهری که تعداد دانش‌آموزان مدارس پیشاپیش زیاد است، ثبت نام همه‌ی افغانستانی‌ها باعث شد فشار بیشتری روی معلم و به این ترتیب روی دانش‌آموزان بیاید. گذشته از این، کودکان افغانستانی همچنان از تحصیل در خیلی از رشته‌های فنی و حرفه‌ای در هنرستان‌ها محروم‌اند.

## «برگرد خونه تون»

این روزها در فضای مجازی فارسی زبان ویدئویی از یک دختر افغانستانی به نام نازنین دست به دست می شود. نازنین می گوید: «هرجا می رویم، ایرانی ها می گویند افغانی ها کشورمان را اشغال کرده اند.» هرچند اصالت این ویدئو را نمی توان تأیید کرد، اما این که جامعه به آن واکنش نشان می دهد و همدلی می کند، یعنی چنین رفتارهایی را دیده و شنیده است.

محمد (اسم مستعار است) کودک افغانستانی ای است که در یکی از دبیرستان های جنوب شهر تهران درس می خواند. او چندسال از همکلاسی هایش بزرگ تر است، چون چند سال تحصیل را ترک کرده تا کار کند و هزینه های خانواده اش را تأمین کند. او می گوید به شنیدن این عبارت که «این جا چه کار می کنی، افغانی؟ برو کشور خودت!» عادت دارد.

در این میان، کودکان هزاره، که به دلیل ظاهر متفاوت شان به سرعت برچسب «افغانی» می خورند، تبعیض و تحقیر بیشتری متحمل می شوند. یک دختر هزاره، که در سال اول دبیرستان در ایران درس می خواند، می گوید بچه ها در کلاس به تمسخر «چشم بادامی» صدایش می زنند.

هدی افروز، مددکار اجتماعی، می گوید: «این که معلم ها و مسئولان مدرسه و خود دانش آموزان به بچه های افغانستانی بگویند "برگردید کشور خودتان" یا "شما امکانات ما را گرفته اید" خیلی رایج است، هرچند حداقل در تهران روزبه روز کمتر می شود.» او ادامه می دهد: «پارسال، پسر یکی از دوستان افغانستانی من در یک مسابقه قرآن شرکت می کند و در مدرسه اول می شود، اما مربی پرورشی اش ترجیح می دهد نماینده ی مدرسه در مسابقات منطقه یک پسر افغان نباشد و کس دیگری را به جای او می فرستد.» چنین برخورد تبعیض آمیزی قطعاً تأثیر بسیاری بدی بر یک کودک ۱۱ ساله خواهد گذاشت.

## کودک سربازان افغان در سوریه و نعل وارونه ی صداوسیما

تصویری که صدا و سیما ی جمهوری اسلامی و سایر رسانه های دولتی و گاه غیردولتی ایران از مهاجران افغانستانی ساخته اند، در پذیرفته نشدن آن ها در جامعه بی تأثیر نیست. در دو دهه ی اخیر، رسانه های ایران در پوشش جرایم و احیاناً جنایاتی که از جانب یک متهم افغانستانی یا افغانستانی تبار اتفاق می افتاد، به صورت ویژه روی افغانستانی بودن متهم تأکید می کردند، تأکیدی که هم فرافکنی علیه ریشه های جرایم بود و هم راهی برای آسودگی وجدان جمعی، با این توجیه ناگفته اما ضمنی که «چنین جنایتی هرگز از یک ایرانی سر نمی زند.» حالا اما دست کم صدا و سیما رویه اش را تغییر داده است.

فرستادن «داوطلبانه» افغانستانی ها به سوریه تحت عنوان «نیروهای مدافع حرم» شامل کودکان افغانستانی هم می شود. هدی افروز می گوید دست کم یک نوجوان ۱۷ ساله ی افغانستانی می شناسد که در سوریه کشته شده و در

قطعه‌ی «شهدای مدافع حرم» در بهشت زهرا دفن است. جمهوری اسلامی هیچ آماری از تعداد افغانستانی‌هایی که به سوریه فرستاده است و همین‌طور سن آن‌ها منتشر نمی‌کند، اما تا کنون گزارش‌های زیادی از مراسم تشییع جنازه‌ی آن‌ها منتشر شده است.

افروز می‌گوید: «به خاطر حضور افغانستانی‌ها در سوریه به عنوان مدافع حرم، صداوسیما شروع کرده به پخش برنامه‌هایی با موضوع افغانستانی‌ها، با این هدف که برای عامه تصویر بهتری از آن‌ها ارائه دهد.» او در پاسخ به این سؤال که آیا افغانستانی‌ها واقعاً داوطلبانه به جنگ می‌روند، می‌گوید داوطلب بودن در این‌جا معنی ندارد. شرایط دشوار اقتصادی و تبلیغات گسترده‌ی حکومت، که روی فرهنگ مذهبی‌تر آن‌ها تأثیر بیشتری دارد، آن‌ها را به جنگ می‌فرستد.

والاستریت ژورنال در گزارشی در سال ۲۰۱۴ نوشت: دولت ایران به افغانستانی‌هایی که برای جنگ به سوریه می‌روند ۵۰۰ دلار حقوق ماهیانه، حق اقامت دائم در ایران، و کمک‌های مالی وعده می‌دهد.

### «بچه‌افغانی هم فهمید، شما نه!»

در مدارس، وقتی گروهی از بچه‌ها قرار است به دلیل شیطنت‌شان تنبیه شوند، خشونت‌ی که کودک افغانستانی تحمل می‌کند بیشتر است. چون علاوه بر تحقیرهایی که همه‌ی دانش‌آموزان می‌شوند، ناظم یا مدیر یا معلم موقع تنبیه به او می‌گوید «افغانی»، انگار که به عنوان افغانستانی حق شیطنت ندارد.

چند سال قبل در مدرسه‌ای در جنوب تهران، یک کودک افغانستانی برای این که کتاب‌اش را تازه و سالم نگه دارد تا بتواند سال بعد آن را به دانش‌آموز دیگری که توان خرید ندارد بدهد، در صفحه‌های مختلف کتاب کاغذهای کوچکی چسبانده بود تا پاسخ سؤالات و مسئله‌ها را روی کاغذها و نه در کتاب بنویسد. مدیر مدرسه کتاب او را می‌بیند و او را سر صف جلوی بقیه دانش‌آموزان می‌برد، به قصد تشویق، و می‌گوید: «خاک بر سرتان! عقل این بچه‌افغانی بیشتر از شما می‌رسد!»

### ادامه تحصیل، رؤیای افغانستانی‌ها

کودکان افغانستانی حتی وقتی موفق شوند تحصیلات پایه را به پایان برسانند، برای ورود به دانشگاه، نه شانس برابر با دانش‌آموزان ایرانی، بلکه یک سهمیه‌ی مشخص دارند. افغانستانی‌هایی که در این سهمیه پذیرفته شوند، باید معادل رشته‌های شبانه شهریه بپردازند، حتی اگر در رشته‌های روزانه پذیرفته شوند. اما مشکل اصلی این است که فقط کسانی که «کارت آمایش» دارند و در واقع پناهنده و تحت پوشش «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل» هستند حق ورود به دانشگاه را دارند. آن‌ها باید زمان ثبت نام کارت آمایش خود را، که در واقع به منزله‌ی حق اقامت

در ایران است، تحویل دولت بدهند، به افغانستان بروند، گذرنامه‌ی افغانستانی بگیرند، و با روادید دانشجویی به ایران بازگردند.

هدی افروز می‌گوید: «این رفت‌وآمدها و کارهای اداری هزینه‌های زیادی دارند و خیلی‌ها به خاطر این هزینه‌ها قید دانشگاه را می‌زنند.» مشکل دیگر این است که دولت ایران معمولاً بعد از پایان تحصیل، حق اقامت در ایران را به آن‌ها پس نمی‌دهد، که این یعنی مجبور اند به افغانستان برگردند. همچنین، خیلی از دختران افغانستانی به این دلیل از تحصیل در دانشگاه محروم می‌شوند که خانواده‌هایشان اجازه نمی‌دهند آن‌ها به افغانستان بروند و درخواست گذرنامه کنند.

## بحران هویت

مهاجرانی که، به خواست خود یا به اجبار، ریشه‌های خود را رها کرده‌اند، در تمام عمر در تلاش برای بازیابی هویت خود هستند. ناتوانی جامعه‌ی میزبان در پذیرفتن مهاجر، نه به معنای فیزیکی، بلکه در معنای هویتی و فرهنگی آن، یکی از دردسره‌ای غرب هم هست، جایی که تعداد زیادی از کسانی که پیشینه‌ی مهاجرت دارند، اما در غرب به دنیا آمده‌اند، به راحتی جذب افراطی‌ترین گروه‌هایی می‌شوند که علیه ارزش‌های غربی می‌جنگند، یا خود به تنهایی علیه ارزش‌ها دست به اعمال خشونت‌آمیز می‌زنند، مانند آن [نوجوان ایرانی در مونیخ آلمان در تابستان ۲۰۱۶](#).

افغانستانی‌های ساکن ایران نیز مدام با این سؤال مواجه اند، به خصوص که جامعه‌ی ایران جز در دو سه سال اخیر هیچ تلاشی برای جذب آن‌ها و تبدیل آن‌ها از «دیگری» به «خودی» انجام نداده است. زهرا، دختر ۲۸ ساله‌ی افغانستانی که در ایران به دنیا آمده و اولین بار در ۲۳ سالگی برای این که گذرنامه‌ی افغانستانی و روادید دانشجویی ایران را بگیرد به هرات سفر کرده، یکی از افرادی است که با مسئله‌ی هویت روبه‌روست. او می‌گوید: «حس تعلق هویتی به ایران؟ هرگز نداشته‌ام! نه خواسته‌ام و نه از کودکی چنین حقی داشته‌ام که خودم را - یا دست کم قسمتی از خودم را - متعلق به ایران بدانم.» زهرا می‌گوید خواهرها و برادرهایش بعد از تحصیل‌شان برای کار و زندگی به افغانستان بازگشته‌اند، و او هم احتمالاً بعد از نوشتن پایان‌نامه‌اش همین کار را خواهد کرد: «بر می‌گردم به کشوری که فقط ۴۰ روز در آن زندگی کرده‌ام.» او می‌گوید: «خودم را کاملاً افغان می‌دانم.»

سها، که خود را متولد ۱۳۶۷ در منطقه ۱۹ تهران معرفی می‌کند، تا ۱۷ سالگی در ایران زندگی کرده و حدود ۱۰ سال قبل به کابل بازگشته است. او می‌گوید: «من در مدارس ایرانی درس خوانده‌ام و همه‌ی معاشرت ما با ایرانی‌ها بود.» در سال ۸۴، خواهر کوچک‌تر او را در دبیرستان ثبت نام نمی‌کنند و تمام خانواده مجبور می‌شوند به افغانستان برگردند. سها می‌گوید وقتی در ایران بود، موضوع هویت فکرش را خیلی مشغول می‌کرد: «گاهی رفتار بعضی از ایرانی‌ها باعث می‌شد به این موضوع بیشتر فکر کنم.»

سها می‌گوید هرچند بیشتر عمرش را در ایران بوده و وابستگی‌اش به خاک ایران را نمی‌تواند رد کند، اما «در نهایت هویت افغانستانی خودم را در اولویت می‌دانم. یعنی خودم را افغانستانی - ایرانی می‌دانم.»

